

#تلفن_ناگهانانی

مطالبی که در ادامه آمده است، مطالبی ست که در کانال تلگرام آناناس الدوله در هشتگ "ناگهان زنگ میخورد تلفن" منتشر میشد. امید است که مورد قبول واقع شود. همین :

[Telegram.me/ananas_aldoleh](https://t.me/ananas_aldoleh)

وقتی تعداد اعضای کانال صد و ده تا شد، یه بنده خدایی پیام داد گف: نیرو انتظامی!؟

- نه، ولی امرتون!؟

+ یه بدحجابیو میخواستم گزارش بدم

- بده

+ اخه چی بگم! مته جنگل افراشته‌ای وسط جزیره‌ای در اعماق اقیانوس آرام وسط یه روز گرم تابستونی، موهاش ریخته رو صورتش. همون جزیره‌ای که وسطش یه گنج نفرینی و هر کی دستش بهش بخوره، محکومه تا ابد دلتنگ باشه! از لای موهای مشکیش که نور افتاب رو بازتاب میده، قرمزی لباس دیده میشه! بهمین برکت خون هیچ سربازی به پای قرمزی لباس نمیرسه! و حالا لبخندشو تصور کن ... تصور کن از لابه‌لای دود و آتیش، از بین تانکهای سوخته و اجساد تیکه پاره شده، یهو لبخند میزنه و میفهمی پات روی مین رفته و تو انقدر آفتاب تو کلهات خورده که نفهمیدی خیلی وقته پات قطع شده و مسافت زیادی رو سینه خیز آمدی! و پشت سرت رد خون روی زمینه ... و روبروت لبای خونین ... اونجاست که یهو از خواب پا میشی ... میری تو حیاط آسایشگاه ... و با بقیه‌ی پیرمردا شروع میکنی به مباحثه پیرامون تفاوت‌های نسلی

- اونجاست که یادت میاد تو زندگی قبلی، چرا زمستونا میرفتیم تو غار میخوابیدیم. اره ... ترس اسفند بود که توی غار ازش قایم میشدیم.

+ چی شد دیگه نخوابیدیم!؟

- وقتی آتیشو اختراع کردیم و عمق غار رو دیدیم، وقتی نقاشیای ته غار رو دیدیم. فمیدیم این دل دیگه واسه ما دل نمیشه!

+ اقا من برم خودمو بندازم زیر بی آر تی

- مرگ خوبی را برای شما آرزومندیم.

وقتی تعداد اعضای کانال رسید به صد و پونزده نفر، یکی پیام داد گف: اورژانس؟!

- نه، ولی امرتون؟

+ اقا از خدا که پنهون نیس، از شما چه پنهون، یه چیزی تو گلوم گیر کرده، نه میره پایین نه میاد بالا! غروبا هم راه تنفس رو سخت میکنه! اما هر چی سرفه میکنم فرجی نمیشه! داره روز به روز سختتر میشه

- پس تو هم از مایی.

+ از کدوما؟

- ازونا که حرفاشونو نمیزنن، نگه میدارن پیش خودشون.

+ اره منم الان کلی حرف نزده دارم که گذاشتمشون تو انباری خونه .

- خو برادر من همینه دیگه! اینا رو نزدی نزدی نزدی، هی رو همدیگه تلمبار شده، تراکش رفته بالا، بغض شده تو گلوت !

+ اما دکترم میگه تیروئیدم مشکل داره !

- دکترا نمیفهمن! ماتریالیستن! به تقدم وجود بر معنا اعتقاد دارن! ولی ما، اول معنا رو داریم ...
آخ که چه معنایابی هم داریم ... ولی بیانش نمیکنیم، تلنبار میشه، و آخرش یه روز جسم میشه!
+ حالا من چمه؟ چقد زنده میمونم؟

- تو؟ دلتنگی حاد داری عزیز من، غروب این جمعه نمیری، غروب جمعه بعد میمیری !

+ خب اینطوری خودمو بندازم زیر بی آرتی که بهتره !

- بهر حال من مرگ خوب و موفق رو برات آرزو مندم .

وقتی اعضای کانال به صد و هیژده نفر رسید، یکی پیام داد گف: صد و هیجده؟

- نه ولی امرتون؟

+ شماره اون خانمی که امروز صب کنارم تو تاکسی نشسته بود رو دارین؟

- نداریم ولی چطور؟

+ از شما چه پنهون، شیشه پایین بود یه باد زد شالش افتاد موهاش خورد تو صورتم! حس اون لحظه ام مته اون دفعه ای بود که مربی شنا، همون جلسه اول بی مقدمه یهو پرتم کرد تو چار متری! آخ که چقدر دست و پا زدم و اون توجهی نکرد! شالشو درست نکرد! همین طور باد میومد و همینطور من داشتم میرفتم پایین! نفس کم آوردم ... رسماً تونل نور دیدم! داشتم وارد تونل میشدم، که مربی پرید تو آب و شالشو درست کرد. چشامو که وا کردم، دیدم رفته ... ولی هنوز بوش توی تاکسی بود. مته جنگجوه‌های سوارکاری که تا یه هفته بعد جنگ از شمشیرشون خون میچکه، بوش قطره قطره میرف تو دماغم و آدرنالینی بود که تولید میکرد! آخرای مسیر اونقدر تپش قلب گرفتم که دیگه راننده ضبط رو خاموش کرد به صدای قلبم گوش میکرد! صداش طوری بود که انگار شجریان داشت شام مهتاب داریوش رو میخوند! راننده گیر داده بود واسم تلگرام کن !

- حالا شمارشو میخوای چیکار؟

+ فوضولی؟

- آره!

+ خب اگه فوضولی باید خدمت عرض کنم که میخوام زنگ بزنی فوت کنم! اونقدر فوت کنم که هوای تهران، مته چادر نماز مامان‌بزرگ پاک پاک شه! اونقدر فوت کنم دوباره شالش بیفته ... عطرش پخش شه ...

- عطرش پخش شه چی میشه؟

+ اون موقع راحت میتونم بپریم زیر بی آرتی !

- ولی اون موقع خودکشی با بی آر تی زیاد میشه باید کلی تو نوبت واستیا! بیا همین الان ببر

+ ععع راس میگیا! من رفتم ببرم زیر بی آر تی

- مرگ خوبی را برای شما آرزومندیم

تعداد اعضای کانال که رسید به صد و بیست و یک نفر، یکی پیام داد گفت: امداد برق؟

- نه، ولی امرتون؟

+ آقا خدا نصیب گرگ بیابون نکنه، ما رو برق گرفته! نه این برق الکیا که تو پیریز خونه گذاشتن! برق چشاش! ینی نگاش که میفته سمت من، چنان دست و پام سفت میشه به لکنت میفتم که نمیتونم جواب سلامش رو حتی بدم. مادر هم هی میگه سلام کن خاله ببینه! آقا نمیشه بیای به این مامانمون بگی که مشکل اصلی همین نگاه خاله است! تا وقتی که نگاه میکنه مگه میشه حرفی زد؟! نگاهش حکم قطعی دادگاهه که جای تجدید نظر باقی نداشته! بدون تفهیم اتهام و بدون دفاع حکم داده! اونم چه حکمی؟! حبس ابد تو کافه‌ی انفرادی!

- ای بابا ... حالا حکمت از کی اجرا میشه؟!

+ الان که نوروزه کافه بستس! هر وقت باز کنه ما حکمو اجرا میکنیم دیگه ...

- ما از پنجم کرکره کافه رو میدیم بالا، بیا اجرات کنیم!

+ ایول میام! میام دور هم بشینیم تو تراس از چشاش بگیم و دلتنگش بشیم! هر کی زودتر مرد باخته!

- باشه داداش مشکلی نیست، فقط ما شرطی میزنیم! سر خودکشی با بی آر تی هم شرط میبندیم همیشه

+ اگه ایطوریه که من میدونم بازندم! چکاریه الکی تا پنجم صبر کنم ... همین الان میرم بپریم زیر بی آر تی ...

- مرگ خوبی را برای شما آرزومندیم

تعداد اعضا که رسید به صد و بیست و دو، یکی پیام داد گفت: امداد آب؟

- نه ولی امرتون؟

+ میخواستیم ببینم وجدانا آب کمه؟

- ناموسا آب کمه! ندیدی تنگ رییس جمهورو؟ اونو با تف تازه پر کردیم یه فلسفه هم گذاشتیم پشتش آبرو داری بشه!

+ خب مومن چرا زودتر نگفتی؟! ما این همه مدت در غم هجرش اشک ریختیم به بطالت! خب عزیز، اشکای چش سمت چپمو فقط جمع میکردیم مصرف خانگی و صنعتی و کشاورزی سه سال کشورو کفاف میکرد حداقل.

- جلو ضرر رو از هر جا بگیری نفعه! الان جمع کن

+ نه اقا الان دیگه دیره ... یه دو سه هفته‌ای میشه که خشک شده چشام. رفتم دکتر گف دیگه کلا مایعی نمونه در بدنم! در این حد که رفقا دیگه صدام میکنند کویر!

- گفתי ابر بباره؟ میخای جون بگیری؟!

+ دلت خوشه ها! شماعی زاده خودشو جر داد بازم ابر نبارید ... هوای اسفند بخیل تر از این حرفاس ...

- اسفند؟! تو غم هجرش گویا نت نداری از اخبار دوری؛ سید بهار شد ...

+ خامی جوون! اینا همش القای رسانه‌ای و جنگ نرم و این حرفاست. وگرنه قضیه اینه که دیدن اسفند اگه همینطور ادامه پیدا کنه به نیمه نرسیده، نسل بشر با خودکشی منقرض میشه. پرونده رو فرستادن شورای امنیت، اونم رای به حمله‌ی نظامی داد. هفته سوم وقتی همه خوابیده بودن، نیروهای ناتو از زمین، روسیه از هوا، انگلیس و فرانسه و بقیه از دریا ریختن سرش.

- پس بد اوضاع قاراشمیشی بوده ... حالا چه کنیم؟!

+ ما که میریم بپریم زیر بی آرتی، ولی شما تو مصرف آب صرفه‌جویی کنین و از تو سایه حرکت کنین و وقتی میخوان سوار مترو بشین صبر کنین اول بقیه پیاده بشن. با تشکر از زحمات شما

- مرگ خوب و پیروزمندی را برای شما آرزومندیم.

تعداد اعضا که رسید به صد و بیست و چهار نفر، یکی پیام داد گفت: سازمان حمایت از تولیدکننده و مصرف کننده؟

- نه، ولی امرتون؟

+ آقا میخواستیم ببینیم شما از شاعرا که تولیدکننده‌های تاثیرگذار و مهم کشور هستن چه حمایت ژرفی به عمل می‌آورید؟

- جان!؟ تولیدکنندگان ژرف!؟ منظورت همون پایتخت‌نشین‌هاییه که پول میدن تا کتابشون چاپ شه!؟ همونا که کلا صدتا نسخه چاپ میکنن رو جلد میزنن هزارتا تیراژ!؟ بعد همون صد تا رو هم کسی نمیخوره!؟ منظورت هموناییه که تو اینستا کلی اینور اونور تبلیغ میکنن تا فالوئر جمع کنن!؟ بعد که معروف شدن شاملو رو هم به چالش سطل آب دعوت میکنن!؟

+ دقیقا منظورم همیناست! اینا اگه تولیدکننده نیستن چی هستن!؟

- عزیز، اینا مصرف کننده‌ان! مصرف کننده‌ی کاغذن! تازه نه اون مصرف کننده‌ای که ما ازش حمایت کنیم! بلکه اون مصرف کننده‌ای که اگر جامعه‌ی مدرن دست و پای ما رو نمی‌بست ... لا اله الا الله! اینا باید بابت خزعبلاتی که چاپ کردن از درختا عذرخواهی کنن! شما به اینا میگی تولیدکننده!؟ شاعر!؟ به اینا میگی شعر!؟

+ ها دیگه! همه‌ی نوشته‌هاشون عمودیه! مابین کلمات بطور تصادفی اینتر زدن! شعره دیگه!

- بیا خودت پیر زیر بی‌آرتی که مرگت تصادفی جلوه کنه! نمیخوام حتا اسمم روی مرگت بیاد ... مرگ خوبی رو هم برات آرزو نمیکنم!

تعداد اعضا که رسید به صد و بیست و نه نفر، یکی پیام داد گف: قوه قضاییه؟

- نه، ولی امرتون؟

+ آقا از دشمنان شکایت برند به دوستان، درست؟

- خب؟

+ چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم آقا؟

- نه دیگه نشدا سفسطه نکن ... دوست، که دشمن همیشه. روز، که شب همیشه. باجناب، که فامیل همیشه. چای قندپهللو، که اسپرسو همیشه. مادرشوهر، که دلسوز همیشه. شمال، که هواش وارونه همیشه. جنوب شهری که پردیس بین الملل قبول همیشه. خیار' که میوه همیشه!

+ اگه خیار میوه همیشه، پس چرا هنوز سنمون به سی نرسیده، دیگه سر شب می خوابیم؟ هنوز زمستون تموم نشده بهار شده؟ هنوز از پشت میز قرار اول بلند نشدیم، دلدار هفت هشت تا مشتری دیگه رزرو کرده؟

- این اوضاع دمدمی مزاج قاراشمیش نابسامان هرزه رو نبین!

+ پس چی؟!؟

- اون دوستی که دشمنه، یا دوس نیس، یا دشمنی نمیکنه! تو این اوضاع و احوال که هیشکی جای خودش نیس! گاهی وقتا حواسمون نیس دشمن لاک میزنه، بلوند میکنه، لوندی میکنه، غمزه میاد، عشوه میریزه، شال قرمز میندازه، فک میکنیم دوسته! بعضی وقتا هم دوس، ناز میکنه، جواب اس نمیده، تلگرام نمیداد، مانتو آبی رو نمپوشه، دیر سر قرار میاد، به جکامون نمیخنده، فک میکنیم دشمنه! نه آقا ... حواسمون نیس! وگرنه دشمن دشمنه دوست دوسته!

+ اینطوری که خیلی سخت شد! کلی دوس داشتم که اگه حواسمو جم کنم دشمن! دشمنای زیادی هم دارم که ... نه آقا سخت میشه ایطوری! من نمیتونم. همون خودکشی با بی آرتی بهتره + مرگ خوبی را برای شما آرزو مندیم.

وقتی تعداد اعضا رسید به صد و سی و دو نفر یکی پیام داد گف: مجلس شورای اسلامی!؟

- نه ولی امرتون؟

+ آقا چرا یه لایحه‌ی سه چهار فوریتی واسه روزای ابری دلگیر بهاری نمیذارین؟ که تو این هوای دونفره، پیش ما اجسام تک نفره، خاتون بیش از پیش رعایت حجابشو بکنه.

- همیشه عزیزجان. شما باید زودتر میگفتی تا تو همین مجلس اجراش میکردیم، الان دیگه تو مجلس جدید عارف زن ذلیلۀ مانع کار میشه. اگر گشت ارشاد رو بیشتر کنیم که همین خود شما انتخابات بعدی تو خط مقدم تخریب روحانی هستی! فلذا الان همیشه دیگه کاری کرد.

+ ینی ما باید به این ریش ریش شدن دل تو روزای ابری عادت کنیم!؟

- عادت!؟ صد سال دیگه هم بگذره نمیتونی عادت کنی! بازم مثه دفعه‌ی اول دردش تازه اس ...
اصن حدیث داریم که طبقه‌ی هفتم جهنم همیشه ابری و غروبۀ ...

+ مگه یه آدم چقدر جا داره که این همه تصویر و عطر و صوت و خاطره و حس و زخم و اینا و اونا بذاره رو دوشش هی بکشه تو این کافه هی بکشه تو اون کافه ... تویوتا دوکابینم باشه دیگه بیشتر از این جا نداره ... اقا؟ هیچ کاری نمیشه کرد!؟

- تنها کاری که واست می‌تونم بکنم اینه یه لایحه تصویب کنم که روزای بارونی خودکشی با بی‌آرتی درد نداشته باشه

+ آقا پس من رفتم خودمو بندازم زیر بی‌آرتی

- مرگ بی‌دردی را برای شما آرزو مندیم

تعداد اعضا که شد صد و سی و چهارتا، یکی پیام داد گفت: سازمان هوا شناسی؟

- نه، ولی امرتون؟!

+ هیچی فقط میخواستم ببینم هوای کجای کشور ادمو دلتنگ نمیکنه؟

- عزیز، اسفنده! هر جا بری آسمون همینطوره!

+ حالا هیچ راهی نداره؟! زیرمیزی، رومیزی، پشت میزی، هر چی! راه نداره!؟

- نه!

+ ناموسا، هیچ راهی نداره؟ بوس، بغل، نگاه، تایتانیک و این حرفا! راه نداره!؟

- یه راه هس. ماشینو بر میداری میزنی به دل جاده به سمت شمال! اول اهنگ «شب به گلستان تنها، منتظرت بودم» رو میداری بعدش کل کنسرت همنوا با بم شجریان رو میداری، بعدشم یکی از آهنگای تتلو رو! وقتی تتلو میخوند هر جا جاده پیچید، تو نیچ! اگر جاده کلهم نیچید تو بیچ!

+ با تتلو خودمو بکشم!؟

- ایطوری نمیفهمن خودکشی کردی! فک میکنن اسکولی!

+ یه راه دیگه میشه بدی!؟ حاضرم دلتنگی از حلقم بزنه بیرون ولی اینطوری نمیرم.

- یه راه دیگه ام هس! هدست میداری میزنی به دل تهران! اول روزای روشن خدا حافظ هاید، بعد چشمای منتظر به پیچ جاده ی سیاوش قمیشی، بعد کی اشکاتو پاک میکنه ی ابی، آخرشم تهران تهران یزدانی! یزدانی تموم نشده، خودتو میندازی زیر بی آرتی!

+ این راه بهتریه

- به کسی نگی این راهو! جز اطلاعات طبقه بندی شده سازمان بود که دادم بهت.

+ نه آقا خیالت تخت. من برم خودمو بندازم زیر بی آرتی.

- مرگ خوبی را برای شما آرزو مندیم.

وقتی تعداد اعضا رسید به صد و سی و هفت نفر، یکی پیام داد گفت: شهرداری؟

- نه، ولی امرتون؟

+ آقا چه وعضشه؟! هنوز زمستون نیومده بهار شد که! تا اومدیم از فرهاد پیرسیم زمستونو با چی سر بکنیم، دیدیم خورشید زده فرق آسمون شکافته داره و شر شر عرق میریزیم! چی شد اون همه وعده؟! کو بوران برف دی؟! کو هواهای دونفره‌ی بهمن؟! اسفند! اخ اسفند کو؟! تازه میخواستیم پالتو مشکی رو از ته کمد برداریم بریم پشت دانشکده سیگار بکشیم و بحث روشنفکر طورانه بکنیم یادمون بره دلتنگیم! یادمون بره ازینجا به بعد دیگه بزرگ نمیشیم، فقط پیر میشیم! اما نشد ...

- ای اقا هوا جوانمردانه هم سرد نشد چه برسه به ناجوانمردانه! خیلی سانتی‌مانتال شد! اونقد که دیگه وینستون قرمز ورشکست کرد! تنباکو شد هلو پرتغال !

+ اقا ما نمیخوایم! ایطوری نمیشه! همش وعده همش وعید همش تونل همش برج! من میرم بپرم زیر بی آر تی.

- مرگ خوبی را برای شما آرزو مندیم

وقتی تعداد اعضا رسید به صد و چهل و یک نفر یکی پیام داد گفت: وزارت راه و شهرسازی!

- نه 'ولی امرتون!؟

+ میخواستیم ببینیم همیشه رشد عمودی شهر رو بیخیال شین، به رشد افقی برسین!؟

- چطور!؟

+ خب اینطوری زودتر شهر به افق میرسه. اونوقت به لطف یزدان و بچه‌ها نه تنها پرسپولیس قهرمان میشه، بلکه همه‌ی شهرها به هم می‌چسبن و دیگه کلا کشور میشه یه شهر!

- ایول گرفتم چی میگی!

+ چی میخوام بگم!؟

- میخوای بگی اینطوری که بشه دیگه مناطق محروم هم می‌چسبن به پایتخت و به اونا هم اندازه‌ی پایتخت مورد توجه قرار میگیرن و سطح معیشتشون میره بالا! اصن فارغ از بحثای سیاسی، تو این حالت دیگه کسی نمیتونه به کسی فحش بده بگه شهرستانی! ایول سید

+ داداش چی دیدی ما روا!؟ من تنهای دلتنگ کافه‌نشین رو چه به این صحبتای اجتماعی سیاسی فرهنگی اقتصادی! درضمن مگه تو همین به اصطلاح پایتخت، شمال و جنوب برابره از نظر معیشت!؟ مگه همین الان پایین شهری فحش نیست!؟ چه انتظارات پوچی از جامعه‌ی در حال گذار داریم!

- پس حرف حسابت چیه!؟

+ حرفم اینه که اگر کل کشور یه شهر شه، اونوقت دیگه لازم نیست ما هی ته اسکانیا بشینیم و از این شهر به اون شهر مهاجرت کنیم و دنبال خاتون گریزان از کافه بگردیم! اینطوری از همین میدون انقلاب شروع میکنم کورس کورس تاکسی میشینم کوچه‌ها رو میگردم پی نشونی پیغامی علامتی ردی چیزی ...

- بی‌تعارف طرح جامع و کامل و مفیدیه، ولی یه باگی داره ... ما شهرها رو از عمد دور ساختیم که آمار کافه‌نشینا بره بالا!

+ آخ آخ یاد کافه نبودم اصن! کلی خاطره از خاتون دارم اونجا! نه آقا طرح رو پس میگیرم!
نمیخوام کافه از رونق بیفته ... بیخیال

- حالا راه حل چی میشه!؟

+ راه حل!؟ این همه بی آر تی رو واسه چی پس گذاشتن!؟ میریم می پریم زیر یکیشون بلکه تیترا
روزنامه های کثیرالانتشار بشیم و خبرمون برسه دست خاتون ... بهتر از هیچیه

- مرگ خوبی را برای شما آرزومندیم

تعداد اعضای کانال که صد و نود و سه تا شد، یکی پیام داد گفت: شرکت پست؟

- نه ولی امرتون؟

+ اقا واسه ما نامه‌ای، پیامی، خبری، مسیجی، اشاره‌ای، چشمکی، نشونی، ایمیلی چیزی نداری؟

- یه نامه داریم نشونی گیرنده و فرستنده یکیه! واسه شما؟

+ آقربون دستت همونه! چرا نفرستادین پس؟!

- چون هم حرکت خیلی لوسی بود، هم متنش خیلی کلیشه‌ای بود.

+ مگه بازش کردین؟

- نه، ولی خب معلومه توش چی نوشتی! از طرف اون به خودت نامه زدی که خودتو گول بزنی هست. که فک کنی هنوز به یادته. داداش اون که رفته، رفته ...

+ اخه نمیتونم فراموشش کنم! دوس داشتنش غریزی شده ... هنوزم وقتی سفره پهن میکنم دوتا بشقاب میذارم. صب دو تا چایی میریزم. چطور فراموشش کنم وقتی هنوزم وقتی میرم ولیعصر یادگار یامون رو تن درختا هست؟

- عزیز من، کی فراموشش کن؟! میگم قبول کن رفته!

+ آخه نرفته ... میخواست بره ... ولی ... چجوری بگم اخه ... کشتمش!

- آهان! شما یه کاری بکن حاجی، من هشتاد و سه تا از اعضا رو حذف می‌کنم تعدادمون بشه صد و ده تا، که حکم نیرو انتظامی رو پیدا کنیم. بعد شما پیام بده قتلو گزارش بده تا یه تخفیفی هم تو مجازات بدیم. بعدش همه‌ی صد و ده نفرمون اعزام میشیم خونتون دور هم داریوش گوش میدیم.

+ آقا تا شما بیاین، دلتنگی به استخون که چه عرض کنم، به لجه‌م میرسه!

- پس پاشو یه سر برو ولیعصر بی‌آرتی بشین برو پارک ملت، لب حوضش بشین سعدی بخون

+ با بخش بی‌آرتی حرفت موافقم. میرم بپریم زیر بی‌آرتی.

- مرگ خوبی را برای شما دوست عزیز آرزو مندیم.

تعداد اعضا که رسید به صد و نود و پنج تا، یکی پیام داد گفت وزارت فناوری و اطلاعات؟

- نه، ولی امرتون؟

+ میخواستیم ببینیم تو وزارت دانشمندان تو چه غلطی میکنی؟

- کارای زیادی میکنی، چطور مگه؟

+ پس کی قراره یه فناوری بسازن که بشه بر جبر جغرافیا غلبه کرد؟! که تو این ایام تعطیل که خاتون با خانوادش عزم سفر میکنه، از پشت تلفن بتونیم دست کنیم تو خرمن موهاش و یادمون بیاد که هنوز زنده ایم. از همین پشت تلفن بتونیم عطر تنش رو حس کنیم که داره از دماغمون نفوذ میکنه و عنقریب پرچمش رو میکوبه وسط قلب! پس چیکار میکنی که ما انقدر بی تابانه بهار رو پشت سر میذاریم؟

- شرمنده داداش فعلا سر دانشمندانمون به جلوگیری از برخورد لنگر کشتیهای خلیج فارس با کابل اینترنت! حالا حالاها نمیتونن به این فناوری برسن ... ولی یه رفیق دارم یکم تریپ هنری و آرت و پستمدرنی داره موهاش بلنده ... هر وقت دلت تنگ شد بگو بفرستمش دست بکن تو موهاش به نیت خاتون!

+ ترجیح میدم بپریم زیر بی آر تی تا اینکه دست کنم تو موهای غیرخاتون.

- مرگی خوش و خرم را برای شما آرزو مندیم.

وقتی تعداد اعضا رسید به صد و نود و نه نفر، یکی پیام داد گفت: اطلاعات فرودگاه‌های کشور!

- نه، ولی امرتون؟

+ میخواستیم ببینیم قیمت فرودگاه امام چنده؟

- فرودگاه امام!؟ مومن این همه ملک تو ممکنه! چرا فرودگاه امام!

+ ملک که زیاده ... ولی کدوم ملک اندازه‌ی فرودگاه امام شاهد فراق بوده؟! نگم هشتاد درصد، هفتاد درصد غم امت از فرودگاه امامه! مکان ساختن بجای سرانه‌ی مطالعه، میزان خودکشی بره بالا!؟

- سید حرفت منطقه‌ها! اونقد که اصن منم پایه‌ام ببندیم اون منبع لایزال فراق رو ... اصن پول کم آوردی بگو کلیه‌هام رو دریارم بدن بهت بری بفروشی ... ولی مسئله اینجاست که خرید این ملک سیاسیه و سیاسیون منطقتشون با این منطق فرق داره! اهل حساب کتابن! اهل سود و زیانن! بچه‌ی همونان که رابطه رو دونفره و اقتصادی تعریف میکنن! باید ادله‌ی دیگه بیاری که فروشنده بشن.

+ فکر اونجاشم کردم. شما یه دو دقیقه کافیه بری بشینی تو فرودگاه نظاره کنی که چه حجم آبی ملت هدر میدن. جمعیتی گریه میکنن ... جمعیتی غش میکنن آب قند میخورن ... جمعیتی پشت سر مسافر آب میریزن ... اصن همین آبی که داره هی هدر میره کفران نعمت کرد که الان بحران آب داریم! ما این فرودگاه رو ببندیم، نگم هشتاد درصد، هفتاد درصد بحران آب حل میشه!

- آره این ادله حسابی سیاسیه و کلی از توش میشه وعده و وعید واسه انتخابات در آورد! ولی یه مشکلی هنوز هست ... ما اگه فرودگاه رو ببندیم اونایی که چشم به راه برگشتن خاتون کجا چشم به راهی کنن!؟

+ اونا مگه زنده‌ان هنوز!؟

- ها بابا! خبر نداری!؟ یه سر برو کافه ... اونوی که تنها نشسته و به در و دیوار خیره میشه و زیر لب حرف میزنه و هر از گاهی اینور اونور نگاه میکنه که یه شونه واسه گریه کردن پیدا کنه، از بازمانده‌های دلتنگیه دیگه!

+ هععی روزگار! زمان ما که کافه نبود، در فراق خاتون میسوختیم! مامانمونم هر چی تو صف نونوایی سنگک میگفت بچم رو گاز، کسی راه نمیداد و ما هم ته میگرفتیم! دیگه قوی ترینمون بچه محلمون که باشگاه میرفت، بیشتر از دوسال نتونست فراق تحمل کنه! منم یه شیش ماهی فراق کشیدم بعدش دیگه مردم ... ولی نذاشتم کسی بفمه مردم. مته بقیه جوک قومیتی گفتم و همرنگ جماعت شدم ... بی‌مه‌بابا تف به چرخ گردون که بی‌مه‌بابا ما رو اینقدر غرق در خاطرات کرد.

- عزیز! همین دو دقه پیش داشتیم از بحران آب میگفتیم! همین تف بی‌مه‌بابای شما، یه درصد بحران آب رو شدید کرد ... پای درخت تف کن حداقل بشه نیم درصد.

+ بی‌مه‌بابا تف به چرخ گردون پای درخت

ناگهان صدای تلفن که نه، خود تلفن بلند شد. قلنجش رو شکست و رخ در رخ ما نشست و همینطور نگاه کرد. نگاه کردنش که طول کشید، گفتم چیه؟! سکوت کرد. سکوت کردنش که طول کشید، گفتم چته؟ سر تکنون داد. سر تکنون دادنش که طول کشید، گفتم گرفتی ما رو؟ خندید. ولی خندیدنش زیاد طول نکشید. آمد حرف بزنه که یهو رینگ رینگ. زنگ خورد. تا حالا دیدین کسی خودش پیره وسط حرف خودش؟! من دیدم. خودش، گوشیش رو برداشت و جواب داد ... گفتم کی بود؟

- هر کی بود، بود. الان نیست ... چی هی منتظر منتظر نشستی اینجا؟! پاشو برو پارک یکم تاب بخور یکم سرسره ها رو برعکس برو بالا. سر راه برگشتن هم یه دو تا نون سنگ بگیر

+ نمیفهمی دیگه. میفهمیدی که تلفن نبود.

- تو که میفهمی کجای کارو گرفتی؟ نشستی اینجا هجو مینویسی که مثلا نویسنده ای؟ اگه تو نویسنده ای، دلکای سیرک هم هنرمندن.

+ گفتم که نمیفهمی. نه من ادعای نویسندگی دارم، نه دلکا ادعای هنرمندی. ولی تو که ادعا داری تلفنی، چند بار شد درست زنگ بخوری؟

- رینگ رینگ تلفن باز چیه که درست و غلط باشه؟

+ گفتم که نمیفهمی. همین رینگ رینگ ساده میتونه نقطه ی عاطفی باشه که زندگی آدم رو به دو بخش قبل و بعد خودش تقسیم کنه. یکی بود قبل رینگ رینگ کارمند بود، بعد رینگ رینگ استعفا داد رفت تنهای دلتنگ شد.

- بخاطر یه رینگ رینگ ساده؟

+ تو رینگ میبینی و من کسی که پشت این رینگه. این زنگ، ازوناس که اگر بذاریش وسط فیلمنامه، باید حتما قید کنی که به محض زنگ خوردن تلفن، باید یه موسیقی متن در حد ویوالدی پخش شه و دوربین بسته ی تلفن رو بگیره فقط. حالا چه فیلم کمدی باشه، چه تراژیک، چه درام. این فیلم ازون فیلماس که به خاطر بازیگرش ملت جلوی گیشه صف میبندن. اونم بازیگری که شاید فقط صداش پشت تلفن باشه ... ولی با اینحال بازم فراستی نمیتونه نقدش کنه.

میشینه وسط استدیو، زنگ میزنه جیرانی هم بیاد، تا طلوع نوبتی سرشون رو میذارن رو سینه ی هم و گریه میکنن. خلاصه میخام بهت بگم همچینم ساده نیست ... ینی اصن ساده نیست.

- نمیفهمم چی میگی. چطور یه رینگ ساده ... یهو رینگ رینگ. زنگ خورد. خودش پرید وسط حرف خودش. خودشو میخواست جواب بده، که یهو شک کرد. پرسید اگه این رینگ، اون رینگ باشه چیکار کنم؟

+ اگه اون رینگ باشه خودش بهت میگه چیکار کنی. بردار

برداشت. خودش بود. وقتی قطع کرد دیگه تلفن سابق نبود. بهش گفتم چطوری؟ چیزی نگفت. پرسیدم آب میخوری؟ بازم چیزی نگفت. کنارش نشستم و دوتایی منتظر شدیم که یه خط بی آر تی بکشن که بیاد از روی ما رد بشه ... ما خسته تر از اونیم که بریم خودمون رو بندازیم زیر بی آر تی.

با ما همراه باشید

آدرس کانال:

[Telegram.me/ananas_aldoleh](https://t.me/ananas_aldoleh)